

## لوتکا، قایقی در کرانه‌های فرهنگ و توسعه بومی



بوگردی لوتکا با انتقال یکی از ساختمان‌های قدیمی با معماری گیلانی آغاز به کار کرد. این انتقال با پیاده کردن ساختمان خانه عیسی خان و سوار کردن آن در حاشیه یکی از شاخه‌های تالاب انزلی انجام شده است. این روند در ساخت و سازهای جدید این مجموعه نیز ادامه پیدا کرده و با الهام از معماری مناطق مختلف گیلان و به کارگیری مصالح محلی توام با تلاش برای انطباق با محیط همراه بوده است.

بوگردی به عنوان یک زمینه جدید فعالیت گردشگری چند صبحی است که در ایران مطرح شده است. این زمینه جدید سعی می‌کند با محیط زیست، معماری بومی و فرهنگ محلی هماهنگ باشد و به جای تلاش برای تسلط بر حوزه فعالیت خود، با بسترهای از پیش موجود تطبیق پیدا کند. تاسیس و تکثیر بوم گردی‌ها با این رویکرد، شاید علاوه بر ایجاد اشتغال، افقی جدید برای ارتباط میان شهروندان کلان شهرها با طبیعت و جوامع کوچکتر بگشاید. افقی که در آن گردشگری به قیمت رفاه گردشگر و تخریب محیط، منابع و فرهنگ بومیان تمام نشود. با همین امید معماریت به سراغ لوتکا، یکی از نخستین بوگردی‌های موفق هماهنگ با محیط رفته و پای صحبت بانیان آن نشسته است.

فروغ: لیسانس حسابداری هستم.

حسین: من دیپلم ساختمان هستم.

کاوه: فوق لیسانس جامعه‌شناسی

علی: فوق لیسانس جامعه‌شناسی

و جلوه هم مسئول تبلیغات است.

از اسم لوتکا شروع کنیم و داستان شروع این کار را که اصلاً چه طور شد به این فکر افتادید.

فروغ: لوتکا اسم نوعی قایق چوبی است که در رودخانه های کم عمق و تالاب های محلی برای ماهیگیری و حمل و نقل استفاده می شود. واژه لوتکا کلمه ای روسی است که وارد ادبیات گیلان شده، به راننده اش هم لوتکه چی می گویند. شاید اگر بخواهیم ماجرای شکل گیری لوتکا را تعریف کنیم باید از زمانی که تصمیم گرفتیم از تهران بیاییم و به هر صورت یک زندگی روستایی را تجربه بکنیم، شروع کنیم. من خودم گیلانی هستم، لاهیجان زندگی کرده ام منتها زندگی شهری بالاخره مناسباتش با زندگی روستایی فرق داشت.

من و حسین اول که آمدیم در همین روستا و بعد هم کاوه و جلوه آمدند و به ما پیوستند اولین چیزی که برای ما خیلی جذاب بود، جذابیت یک زندگی روستایی در کنار همه سختی هایی که داشت و دارد، جذابیت یک زندگی روستایی بود که خودمان داشتیم کلی از آن لذت می بردیم. حالا فکر کردیم برای اینکه ماندگار شویم و در این روستا بمانیم، باید یک شغلی داشته باشیم، یک شغلی که در خود روستا باشد. به شغل های مختلفی هم فکر کردیم و در نهایت تصمیم گرفتیم که همان لذت ها را با آدم های دیگر شریک بشویم. به همین خاطر فکر کردیم که یک اقامت گاه داشته باشیم.

**ب: چه سالی؟**

فروغ: سال ۹۶. برای ما اقامتگاهی مهم بود که عناصر بومی آلاچیق ها و بعد هم خانه های گیلان را داشته باشد. پس با یکسری از مهندس های موزه میراث فرهنگی برای این کار مشورت کردیم. آن ها هم پیشنهاد دادند که می توانیم خانه را انتقال بدهیم. یعنی از اول نسازیم و برای انتقال این خانه به ما کمک کردند. یعنی ارتباطی برقرار کردند برای اینکه خانه را پیدا کنیم و بتوانیم از وراثت بخریم و به اینجا بیاوریم. بنابراین ساختار اصلی اقامتگاهمان همین خانه دوطبقه ای است که نامش را خانه عیسی خان گذاشتیم. بعد از ۵ - ۶ ماه به فکر گسترش اش افتادیم و اینکه یک خانه با معماری یک منطقه دیگر گیلان داشته باشیم. فکر کردیم که روی معماری های مختلف کار کنیم. به این ترتیب خانه اول معماری اش مال جنوب شرق گیلان است. ولی خانه بعدی که ساختیم مال قسمت کوهپایه ای گیلان است.

حسین: ما بعد از اینکه این خانه را خریدیم و کارهای انتقالش انجام شد، آن موقع فکر نمی کردیم که این خانه، ساخت با انتقال تفاوت داشته باشد. مرحله به مرحله که ساختش جلو رفت یا کار انتقالش، دیدیم که واقعاً آن حس اصلی را دارد و اگر خانه را می ساختیم، هرچقدر هم زیبا بود این حس را نداشت. نمی دانم چرا این حس را دارد...

**ب: چه شد که به این منطقه آمدید؟**

آن موقع برای زندگی، ما می خواستیم که در یک روستا زندگی کنیم و بیشتر بحث قیمت زمین اینجا بود. چون دورتر از روستا بود. آن موقع جاده نداشت. یک راه باریکی از اول بود یعنی کوچه نداشت، به همین دلیل قیمتش به نسبت کمتر بود و ما توانستیم این زمین را بخریم. یعنی هیچ دلیلی که روستا برای ما خاص باشد و غیره نبود، بحث مالی بود. انتهای زمینمان، یعنی ضلع شرقی زمینمان، رودخانه است. رودخانه ای که همیشه آب دارد. حتی در تابستان ها هم کم آب نمی شود. محلی ها به آن «روشن آب» می گویند، ولی به گیلانی «گیشه دَمَرده» است. آن هم یک داستانی دارد؛ گیشه به معنی عروس جوانی هست که در این آب غرق شده است.

ما به این فکر کردیم که می توانیم از این رودخانه خیلی استفاده کنیم، یعنی برای اوقات فراغت...

**ب: این زمین وصل به رودخانه است؟**

حسین: بله. از همان لحظه اول تصمیم گرفتیم که آنجا اسکله بنزیم، پله بنزیم تا مسافرهایمان بتوانند لوتکه سواری کنند. فکر نمی‌کنم امکانش هرچایی باشد. حتی شما در تالاب می‌بینید قایق موتوری هست، صدای آزاردهنده، سرعت بالا و بویی که ایجاد می‌کند که بوی آلودگی هوا با بنزین و گازوئیل می‌دهد. یا قایق پدالی است، در جاهایی که آب را کد دارد. ما گفتیم اینجا لوتکه را راه بیندازیم.

**ب: پارویی است؟**

حسین: نه، پارو هم نیست، یک چوب بلند است که به کف رودخانه می‌زنند و می‌روند. دقیقاً مانند نمونه برزیلی. هم بخشی‌اش یک درآمدی برای ساکنین روستا می‌شود، لوتکه‌چی‌ها می‌آیند اینجا کار می‌کنند و واقعاً درآمد خوبی برایشان ایجاد شده است. هم اینکه مسافران و میهمانان ما، یک چیز جدیدی را تجربه می‌کنند که هیچ جای دیگری نمی‌توانند این را تجربه کنند و هم اینکه مسیر این رودخانه بسیار مسیر بکر و زیبایی است. یک ساعت و یک ساعت و نیم می‌روند و برمی‌گردند. اسم لوتکا را از آن ویژگی مجموعه ما که لوتکه سواری است، لوتکا گذاشتیم.

**ب: ارتباط با محل را می‌خواستم یک کمی توضیح بدهید.**

ب: به نظر من بخش مهمی از این کارها، چون در واقع وارد بافت معمولاً سنتی بسته می‌شویم، و در شمال یک مقدار با شهرهای دیگر فرق دارد، ولی در مجموع وارد یک فضایی می‌شویم که محل با شما یک احساس «غیریت» می‌کند. یک جاهایی می‌توانیم بگوییم منفی‌تر است، یک جاهایی کم‌تر است. مثلاً فرض کنید این غیریت را در سیستان و بلوچستان اصلاً حس نمی‌کنید. این قدر پذیرا و خونگرم هستند، گرم و مهمان‌نوازند که پذیرای هرکسی هستند و وقتی آدم به مهمانی می‌رود، خیلی هم مایه می‌گذارند. چیزی ندارد، ولی حتی اگر یک مرغ هم دارد همان را برای آن شب غذایی درست می‌کند. اصلاً محاسبه نمی‌کند. این است که به نظر می‌آید بخش مهمی از این کار این است که چگونه با خود اهالی محل ارتباط گیری شود و با به اشتراک گذاشتن منافع مشترکی آن‌ها هم جلب بشوند و کمک کنند. یا حداقل اگر کمک نمی‌کنند، سد راه نشوند.

کاوه: آن مدلی که زندگی غیر کالایی داشته باشد، خوب در ایران تقریباً خیلی وقت است که نیست. آن مدل مثلاً مناطق عشایر نشین که سریع قربانی می‌کند و خیلی مهمان‌نواز است. اگر در گیلان هم باشد، جاهای واقعاً دورافتاده گیلان است. چون گیلان و مازندران از قدیم به‌رحال جایی بوده که مسافر پذیر بوده،... یک‌میزانی محاسبه عقلانی تویش دارد، ولی در عین حال یک‌میزان زیادی هم پذیرش غریبه را دارد. این مدت باز من از بچه‌ها یاد گرفتم، در گیلان هم مناطقی که به ساحل و جاده نزدیک هستند، پذیرششان بیشتر است تا آن‌هایی که مثلاً در عمق هستند.

**ب: یعنی تجربه دگرپذیری‌شان بیشتر است؟**

کاوه: تجربه دگرپذیری دارند، ولی با محاسبه. نه به این معنی که به راحتی بپذیرند، با محاسبه منفعت خودش، ولی می‌پذیرد. حالا یک‌ذره در عمق برویم شاید مثلاً گارد بگیرند یا بعضی از مناطق هنوز موضع داشته باشند، ولی این منطقه به‌رحال منطقه نزدیک دریا بوده، پلاژ از خیلی قدیم، قبل از انقلاب، در این منطقه زیاد بوده به این خاطر پذیرششان هست ولی باز قبل از اینکه کار در اینجا شروع بشود، فروغ و حسین، اینجا زندگی می‌کردند، آن اعتماد یک‌بخشی‌اش این‌طوری شکل گرفت، لاقلاً بی‌اعتمادی نبود. یعنی به چشم اینکه غریبه‌ای آمده زمین ما را صاحب شده، نبود. یک تجربه‌ای ما قبل از اینکه این کار را شروع بکنیم، دیدیم، سر

یک اقامتگاه دیگری نزدیک... حالا، در گیلان دارد کار می‌کند، آدم خیلی زحمتکشی است و خیلی خوب هم دارد کار می‌کند، محلی هم هست یعنی باز غریبه هم نیست. ولی آن مشکل ارتباط، بحث رقابت در فضای روستا ایجاد می‌شود. برای او این شکل گرفته بود و نتوانست از اهالی کمک و مشارکت بگیرد و اهالی پذیرش توریستش را نداشتند. ما یک‌دوره از اول حواسمان به این بود که این اتفاق نیفتد. نه از طریق محدود کردن مسافر، بلکه سهمیم کردن اهالی روستا در این فرایند، تا حدودی سعی کردیم این کار را بکنیم. مثلاً آن لوتکه‌چی‌هایی را که حسین می‌گوید، الآن سه نفرند که می‌آیند و درآمد خوبی هم دارند. در فرایند ساخت‌وساز مجموعه؛ شما علی آقا و پسرش را دیدید، به‌غیراز ایشان، سه چهار نفر دیگر مال این روستا بودند و از روستاهای دیگر هم می‌آمدند که در فرایند ساختن منفعت بردند. این از مردهای روستا. خانم‌های روستا در قسمت صنایع‌دستی آمدند. ولی اوایل به‌راحتی امانی نمی‌دادند. حاضر بودند به قیمت ارزان‌تر نقد بفروشند. ولی بعد از یک مقطعی، الآن به مرحله‌ای رسیده است که آن ارتباط برقرار شده است. حتی دو سه ماه اول بود که آن خانم حصیری بزرگ را درست کرد و رویش نوشت به لوتکا خوش‌آمدید. یا همین چند وقت پیش بود که اینجا یکی از این دستگاه‌های دولتی می‌خواست برای ما افتتاحیه بگیرد و بدون اینکه به ما بگوید، به اهالی روستا گفته بود بیایید به خانم‌های روستا گفته بود لباس محلی بپوشید و بیایید اینجا شو اجرا کنید. ما نمی‌دانستیم، بعداً فهمیدیم. دو سه هفته بعدش یک آقای عکاسی آمده بود اینجا و می‌خواست عکاسی منطقه را انجام بدهد. خودمان فکر نمی‌کردیم همان خانم‌ها که در این فرایند با ما بودند، دست آن عکاس را گرفتند و به‌جاهای مختلف بردند و گرداندند و او توانست خوب کار بکند درحالی‌که اگر اوایل کارمان بود، این اتفاق نمی‌افتاد. یعنی نه خانم‌ها می‌آمدند لباس‌های قاسم‌آبادی بپوشند و به خاطر آن عکاس بیایند اینجا بنشینند و او عکس بگیرد، نه آن لوتکه‌چی می‌آمد و این کار را می‌کرد. هیچ منفعتی هم از لحاظ مالی برایشان نداشت. دو سه روز در یک‌زمان خیلی فشرده‌ای، خیلی جاهای خاصی را برای او آماده کردند و او هم توانست از آن عکس بیرون بکشد. او هم عکاس خاصی بود.

بنابراین ما تا جایی که امکان داشت سعی کردیم در این مدلی که منفعت متقابل باشد، کار کنیم. باز آن بحث محاسبه عقلانی - مالی‌اش است. خیلی اصرار کردیم آن عددها و رقم‌ها را ما شفاف بکنیم. باینکه در روستا رسم نیست. یعنی اصلاً برایشان پذیرفته‌شده است که هرچه پورسانت گرفت، سهم است، پورسانت در روستا پشت‌دستی خودش می‌آید. برایشان این‌طور جافتاده است که واسطه‌گری سهم خودش را دارد و اگر هم به کسی که تولیدکننده‌ی مال‌ات است نگویی هیچ ایرادی ندارد. ما از همان اول چه سر صنایع‌دستی، چه سر قایق‌رانی، چه سر غذاهایی که خانم‌های محل پخت می‌کردند، سعی کردیم این بحث مالی‌اش تا قران آخرش شفاف باشد.

### **ب: شفاف‌سازی کردید که اعتماد به وجود بیاید.**

کاوه: بله، اصلاً آن فضای ناشفاف گذشته شکست و این باعث موفقیت ما شد. در حالی که تجربه‌های ناموفق اطراف ما اسیر دست مناسبات غیر شفاف روستایی شدند. حالا باز ببینیم چه می‌شود، داریم تلاشی می‌کنیم که این الگو را در زمینه کشاورزی اجرا کنیم و در این کارها هم افراد بومی را سهمیم بکنیم، مثلاً در حوزه نوغان ببینیم می‌توانیم تا جایی که امکان دارد کار و محصول را به‌صورت تعاونی تعریف بکنیم. یعنی تعاونی باشد که ما هم از آن تعاونی سهام بخریم. ما هم رابطه‌مان با آن تعاونی به‌عنوان اعضای آن تعاونی باشد نه اینکه تعاونی برای کسی راه بیندازیم. البته این کار در منطقه آزاد یک مقدار به لحاظ حقوقی دردسر دارد.

یعنی ما خودمان اصرار داشتیم که همکاری‌ها حقوقی هم باشد. آن اوایل کسانی که برای کار می‌آمدند به ما راهکار می‌دادند که چه جوری از بیمه در بروید. الان بتازگی پذیرفتند که بیمه بیاید و به‌اصطلاح بیمه رد بکنیم. کلاً مناسبات منطقه آزاد بر مبنای بخش خصوصی است، اصلاً تعاونی برایشان جافتاده نیست.

فروغ: اصلاً خود اداره تعاونی روستایی می‌گفت چرا تعاونی می‌زنید!

ب: سیستم‌های مشارکت محلی خودشان جز آن سیستم رسمی ساختار خودشان دارند. خیلی جاها، یکسری خانواده‌ها، یک سهمی در صندوق می‌گذارند و درواقع یک یا دو نفر آنجا قبول می‌کنند که اگر کسی به مشکلی برخورد کرد، به آن‌ها وام دهند. حالا این در کار هم می‌تواند باشد. یک سیستم‌های خودگردانی از پایین هست که در ساخت رسمی وارد نمی‌شود.

کاوه: یک مدلی اینجا هست به نام یاور گرفتن، که فروغ و جلوه یک مجموعه مصاحبه، یکسری کار هم برایش انجام دادند.

فروغ: کلاً برای یک کار کشاورزی، نشاء، مرحله اولش که کاشت است، در گیلان به عهده زن‌ها است. در همین روستاها هم این جور نیست که هرکسی زمین خودش را بکارد. یک سردسته‌ای است، همه جمع می‌شوند، گروه‌های مختلف داریم. مثلاً یک گروه ۳۰ نفره می‌روند زمین یک نفر را می‌کارند، بعد همه با هم می‌روند زمین یکی دیگر را و همین‌طور... مگر این‌که کسی زمین نداشته باشد، پول بگیرد. برای کسانی که زمین دارند، رایگان کار می‌کنند.

ب: یعنی این کار اشتراکی را فقط زن‌ها می‌روند؟

فروغ: بله، که آن را «یاور گرفتن» می‌گویند.

کاوه: در لوسمان، در کار صیادی اینجا، مردها نوعی کار مشارکتی دارند که «پره» نام دارد. قبل از انقلاب این به شکل تعاونی شکل گرفته است. گروه صیادی که به صورت تعاونی بوده را در گیلان «پره» می‌گویند. مردان در گروه‌های صیادی هستند و امروزه مانند گروه‌های زنان تضعیف شده است. چون ادوات کشاورزی و ادوات صیادی اضافه شده است. در قدیم کشیدن این طناب، نیروی فردی امکان‌پذیر نبود و آن جمع با هم می‌کشیدند و آخرش سردسته‌شان که «لوسمان» بود، می‌آمد ماهی‌ها را تقسیم می‌کرد. خودش سهمش را برمی‌داشت ولی نه سهم خودش را به عنوان صاحب سرمایه، به عنوان یک دستمزد بیشتری که من مهارت بیشتری دارم. بقیه را بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد.

ب: لوسمان به چه معنا است؟

حسین: لوسمان یعنی سردسته. بعید نیست که یک کلمه روسی باشد. وجه تسمیه لوسمان را من نمی‌دانم که چیست.

کاوه: کلمه فرانسوی است. «پره» ای که در کیاشهر بود رفتیم گفتند معادل نمی‌دانم چه کلمه فرانسوی بود. اسم کرجی را هم گفت که یک اسم فرانسوی است.

حسین: ولی لوسمان‌ها آدم‌های خاصی هستند. از بین چند صد نفر فقط یک نفر لوسمان می‌شود و ارج و قربشان در روستا زیاد است. این سرگروهی‌شان هم از بابت بلد بودن، مهارت و هوش بالایی است که دارند. این‌ها دریا را می‌شناسند، بادها را می‌شناسند. دسته‌های ماهی، زمانی که می‌خواهد بیاید را می‌دانند. این‌ها خط می‌دهند، زمان و ساعت به «پره» یعنی به کل صیادها می‌دهند. مثلاً باد نشان می‌دهد که شب ساعت ۴ ماهی می‌آید و شب ساعت ۴ تور را می‌کشند و پهن می‌کنند. این لوسمان‌ها هم درجه‌بندی دارند. لوسمانی در بندر انزلی داریم که مازندرانی‌ها سمت چالوس، هر سال مزد بیشتری به او می‌دهند و سرو دست می‌شکنند که او به پره آن‌ها برود. چون پره‌شان صید بیشتری می‌خواند. خیلی آدم‌های ماهر و آدم‌های خاصی هستند.

ب: دکتر مرتضی فرهادی کتابی به نام فرهنگ یاریگری در ایران دارد که از این دست فرهنگ شناسی را در آن گردآورده است. مثلاً نوشته است عشایر وقتی می‌خواهند کوچ کنند، دو سه نفر آدم دارند، حالا نمی‌دانم اسمش را چه می‌گویند ولی او هم همین کار را می‌کند. تمام طول سال این‌ها می‌خورند و می‌خوابند و حقوق و معیشتشان به عهده

ایل است. این‌ها، فرضاً مسیری که از شهرکرد به ایذه می‌رود را یک دور می‌روند و برمی‌گردند و یک‌جور مساحی، نقشه‌برداری تجربی مراتع را می‌کنند و بعد می‌گویند ده هزارتا از این‌طرف برود، شش هزارتا از این‌طرف برود، بیست هزارتا از این‌طرف برود، یعنی دام‌ها را تقسیم می‌کنند. چون اگر تعداد زیادتری بروند آنجا کمبود علف می‌شود. این خودش تخصص یک حرفه‌ای است، همین‌که می‌گویید «کی ماهی می‌آید»، برای من جالب بود.

کاوه: این‌طور که ما شنیده‌ایم اینجا ۱۲ - ۱۳ نوع باد دارد که زاویه‌هایشان بسیار کم است و خیلی تشخیصشان سخت است. لوسمان درواقع آن مهارتی که دارد در تشخیص آن باد است. هر بادی هم مثل اینکه بلایی سر ما می‌آورد!

ب: پس الان شما ارتباطتان با اهالی ارتباط خوبی است. برای این‌ها چه برنامه‌هایی دارید؟ مثلاً یکجایی از این مهارت‌ها استفاده نکنید برای سوادآموزی، کارهای مددکاری، به‌عنوان یک کار غیرانتفاعی برای اینکه با بچه‌ها کار می‌کنند، با اگر معلولی هست و توانمندسازی - حالا توانمندسازی هم یک لغت دستکاری شده است - ولی کمک می‌کنند به‌نوعی تأثیر مثبتی در زندگی معلولین می‌گذارند. شما از این کارها هم می‌کنید؟

کاوه: به لحاظ وقت، خیلی جدی نرسیدیم، ولی یک کارهای کوچکی کردیم. مثلاً همان بخش معیشتی‌اش یک مقداری گره‌خورده است. مثلاً درباره زنان، در آن جمعی که حصیربافی می‌کنند، به‌نوعی در بحث معیشتی‌اش کمک کرده‌ایم.

ب: کمک به اشتغال شده است؟

کاوه: یک‌بخشی از قدرت افزایی و معیشتی، یک‌قسمتی را مثلاً حسین در شورای کار انجام داد که واقعاً سرش شلوغ بود، نرسید. در حوزه بحث پسماند و بحث محیط‌زیست و بیشتر در بحث محیط زیستی، یعنی اینکه با کمک دانش آموزان محل که فکر می‌کنم حسین خودش بهتر می‌تواند توضیح بدهد. یک‌قسمتی را هم فروغ می‌تواند خوب توضیح بدهد، بحث پسماند است.

ب: خود زباله در شمال، یک معضلی است. حالا همه‌جا هست ولی به نظر می‌آید که در شمال خیلی شدیدتر است.

حسین: به خاطر جغرافیایی شمال، نمی‌توانند پنهانش کنند.

ب: نه اصلاً ساختاری هم برایش نیست. بالاخره خیلی از شهرها را می‌بینیم که شهرهای ضعیفی هم هست ولی بالاخره یک ساختاری دارد که جمع‌آوری می‌شود.

حسین: در بهشهر به نظرم مهم‌ترین شهر شمالی است که واقعاً مسئله زباله را دارد حل می‌کند. من دائماً دارم می‌خوانم و کانالشان را می‌بینم. بهشهر خیلی عالی دارد به جلو می‌رود. خیلی خوب دارد کار می‌کند.

ب: چه جوری اقدام کردند؟

حسین: با همین تفکیک خانگی زباله از مبدأ و تبدیل کمپوست، فرهنگ‌سازی و دائم دارد کار می‌کند و کلنجار می‌رود و زباله‌های سخت را و واقعاً دارد شهر پاک می‌شود. شورای شهرش روی این خیلی کار کرده است.

به‌غیراز آموزش بحث محیط‌زیست و این‌ها، من حس می‌کنم این یک مقدار برای شروع کار باید کنار کارهای دیگر باشد. بچه‌ها خسته می‌شوند که یکسره با آن‌ها کار کنیم و به آن‌ها بگوییم، که شما زباله نریزید و... ما خودمان در زنجان بحث زباله را با کوهنوردی همراه کردیم. یعنی یک جذابیت‌هایی برای بچه‌ها، جوان‌ها و حتی بزرگ‌ترها ایجاد کردیم. آنجا این آموزش‌ها در حین

یک برنامه تفریحی یا یک برنامه‌ای که برایشان لذتبخش بود، حس می‌کردند چیزی دارند می‌گیرند که بار معنوی و شادی یا هر چیزی که در کنارش هست، این آموزش خیلی راحت‌تر شد. من خودم البته یک عاملی باعث شد این چیز در ذهنم بیاید این بود که یک‌بار در همین روستا یک پیرزنی، بنده خدا سگته کرد. خیلی جاهای ایران من این را دیده‌ام در این روستا گفتم خوب فضا کوچک‌تر است توان ما می‌رسد اینجا کار کنیم. از بزرگ و کوچک هیچ‌کس نمی‌دانست چه کار باید بکند. کمک‌های اولیه هیچی بلد نبودند. یکی سروته‌اش می‌کرد، یکی به او لگد می‌زد، یکی به صورتش می‌کوبید، یکی آب می‌ریخت.. تا به دکتر برسانند، او همان‌جا فوت کرده بود. من گفتم این روستا همه‌اش ۱۰-۲۰ تا جوان دارد، می‌توانند این‌ها را جمع کنند و از کمک‌های اولیه شروع کنیم و کمک‌های اولیه را یاد بدهیم. اصلاً تخصصی بشود و در این کار بروند. بعد کارهای دیگر می‌توانیم یاد بدهیم. برای این بچه‌ها، در حین این تورهای آموزشی، تورهای گردشی مثلاً کوه برایشان بگذاریم، موزه حیات وحش ببریم، قدر حیات وحششان را بدانند، حیوانات را نکشند. این‌ها در کنار هم باشد. بعد در همین حین بگوییم زباله هم نریزند. زباله را هم باید جمع کنیم، محیط‌زیست آلوده می‌شود و غیره. همه این آموزش‌ها من پکیجی در ذهنم هست که برایشان درست کنم. حتی مشکل اشتغال در این روستا را هم که برای جوان‌ها داریم. ما در زنجان هم داشتیم، از جوان‌ها برای کوه جذب کردیم و بعد به امداد و نجات کوهستان رفتیم. بعد با سازمان امداد و نجات همکاری کردیم. همین بچه‌ها الان یکسری‌شان در آتش‌نشانی شاغل‌اند و استخدام رسمی شدند. یکسری‌شان در هلال احمرند. حتی آن جوان‌های هلال احمر که می‌گویم، رفتند و در آنجا کارمند شدند، شغل گرفتند. گفتم خوب چراکه بچه‌های این روستا را این جوری سازمان‌دهی نکنیم؟ به جای این‌که بسیج دارد این را می‌کند، ما این کار را برایشان بکنیم. آن عملاً کاری برایشان نمی‌کند فقط دارد از آن‌ها کار می‌کشد. ما می‌توانیم در کنار همه این‌ها یک پکیجی بدهیم.

**ب: این روستا چقدر جمعیت دارد؟**

حسین: ۲۵۰ خانوار، حدوداً ۱۰۰۰ نفر.

**ب: چه امکاناتی دارد؟**

حسین: یک مدرسه خیلی داغانی دارد، با ۶۰ تا دانش‌آموز در مقطع ابتدایی. خانه بهداشتش هم هیچی ندارد.

فروغ: هفته‌ای یک روز دکتر باید بیاید ولی دو هفته در میان، سه هفته در میان می‌آید.

**ب: ولی اینجا دیدم که مهد کودک دارد.**

کاوه: زیر نظر بهزیستی ولی خصوصی است.

حسین: حتی برای تزریقات من در ذهنم بود این بچه‌ها بروند و تخصصی این کار را یاد بگیرند. طرف برای یک آمپول ده هزار تومان می‌دهد پول آژانس می‌دهد و می‌رود آنجا آمپول می‌زند و برمی‌گردد.

**ب: سرویس مینی‌بوس و این‌ها اینجا ندارد؟**

کاوه: نه. رفت‌وآمد یکی از مسائل گران‌قیمت این روستا است. چون روستایی نیست که در خط ترانزیت باشد.

**ب: اسنپ اینجا هست؟**

کاوه: در شهر انزلی دارند.

حسین: اسنپ را باید تقاضا کنند. اینجا خارج از حوزه‌شان است. در این روستاها نمی‌آید.

کاوه: در رشت و انزلی هم تازه راه افتاده است. یک‌دفعه همه اینترنتی‌ها با هم شروع کرده‌اند. تب سی و اسنپ، یکی دو تای دیگر هم هستند.

ب: سیستم خوب و ارزان‌قیمتی است. در شهر خیلی جاها از تاکسی ارزان‌تر درمی‌آید. به خصوص اگر چند نفر باشند درواقع عددش خیلی کم می‌شود. برای اینجاها شاید تا سیستم عمومی راه نیفتد، از نظر قیمتی مناسب باشد که مثلاً ۴ نفره بروند، خیلی برایشان باصرفه می‌شود.

کاوه: اینجا یک مقدار تفاوت‌هایی که لاقلاً به چشم من خیلی زیاد آمده، نسبت به جامعه شهری وجود دارد حتی در راننده تاکسی‌ها، سواد اینترنتی، سطح سواد محلی‌های اینجا خیلی پایین‌تر است. جوان‌ها بازهم خوب هستند

فروغ: کلاً سطح سواد روستا پایین‌تر است. یکی از معضلات این روستا ترک تحصیل و ازدواج در سن خیلی پایین است. اینجا دخترها معمولاً ۱۵ سال و پسرها ۱۸-۱۹ سال ازدواج می‌کنند و چون ترک تحصیل می‌کنند کلاً سطح سواد، حالا من خیلی در مردها اطلاع ندارم ولی میان زن‌ها بسیار پایین است.

ب: شورای ده هست؟

حسین: بله هست. همیشه تعطیل است و کاری نمی‌کند. با همین شورای ده داشتن یک بنگاهی می‌زنند و زمین‌خوار می‌شوند! من به دهیارمان می‌گویم ده خوار! به او می‌گویم از روزی که دهیار شدی، ده خوار شدی. زمین‌هایی که کارگاهی هم ندارد الکی می‌گوید: «من برایت می‌گیرم، بخر.»

ب: روند همکاری نهادهای رسمی چه جوری بوده. مثلاً میراث. اینجا با چه کسانی طرف هستید؟ اینجا با بهداشت اداره کار و غیره طرف هستید؟

کاوه: اینجا چون منطقه آزادیم، دولت خود را بیرون کشیده است. منطقه آزاد شامل ۲۸ عدد روستا است. آن تکه‌ای که دیوارکشی شده است، قسمت تجاری و گمرکی‌اش است. ۲۸ روستایی که هیچ‌کدامشان شامل انزلی نیستند. یکی دوتایشان زیرمجموعه انزلی هستند. در تقسیماتش، بیشترینشان زیرمجموعه شهرستان رشت هستند. ولی در این بحث‌ها و دعوای بین نماینده‌های مجلس و این‌ها منطقه آزاد ضریب خورده است. یک دوره‌ای به اسم منطقه آزاد کاسپین بود. بعد در این مسائل به اسم انزلی خورد.

ب: انزلی با کاسپین فرق دارد؟ یعنی دو تا منطقه آزاد است؟

حسین: نه اسمش را عوض کرده‌اند.

کاوه: در طرح جامع‌شان این است که یک وسعت بیشتری پیدا کند و یک‌بخشی از انزلی را هم بگیرد.

ب: تأثیری در توسعه محلی داشته است؟

حسین: تخریب داشته است.

ب: به نسبت این می‌گویم که اگر به رشت وصل بودند یا به خود شهر انزلی وصل بودند، فوایدی برایشان دارد؟



کاوه: برای محلی‌ها نداشته است. از این ۲۸ روستا از منطقه آزاد منتفع نشدند. شاید در یک‌میزانی اشتغال‌زایی کرده باشند، ولی خیلی کم بوده است.

**ب: معمولاً آن‌ها غیربومی هستند.**

کاوه: بله، آن‌هایی که یک اشتغال خوب دارند، غیربومی هستند. یعنی رده پایینی‌ها هستند که مال روستاهای اطراف هستند. در حد اینکه در فروشگاه‌ها فروشنده‌گی کنند.

فروغ: منطقه آزادش کلاً کارگاه تولیدی که ندارد. چند تا پاساژ است که تجاری هستند.

کاوه: آن قسمت بدش این است که آن شبکه‌ای که به‌رحال دولت دارد، هرچقدر فشل، هرچقدر ناکارآمد، آن اینجا نیست.

حسین: در کل تقسیمات کشوری بهتر از منطقه آزاد است.

**ب: سؤال دیگری دارم. این بحثش یک‌کمی نظری‌تر است، معمولاً در بوم‌گردی‌ها، ارتباط بین بوم‌گردی و گردشگری با محیط‌زیست و صنایع‌دستی، حالا آن توانمندسازی یا با آن قدرت‌یابی‌اش، در واقع چطور باهم در یک کاسه، آیا اصلاً می‌ریزید، باید ریخت؟ نباید ریخت؟ روی این موضوع چه جوری فکر می‌کنید؟**

فروغ: کلاً بوم‌گردی‌ها یا همان اکولوژور اساس‌شان روی حفاظت از محیط‌زیست است. البته اینکه الان چه جوری همه بوم‌گردی‌ها دارند کار می‌کنند، یک بحث دیگری است. ولی شما گفتید بحث نظری‌اش، طبیعتاً این‌ها باید سه‌تایشان در یک کاسه باشند. به نظر من می‌تواند اگر بوم‌گردی در یک منطقه‌ای درست کار کند، همین دوتا را پوشش بدهد.

**ب: دو تا یعنی بوم‌گردی و هم محیط‌زیست و هم صنایع‌دستی؟**

حسین: بله همه‌شان.

فروغ: چون به هر صورت این بحث محیط‌زیست خوب نه در مدارس هست، این را خودتان می‌دانید که هیچ جایی آموزش داده نمی‌شود، از نظر من وظیفه بوم‌گردی‌ها است. یعنی محیط‌زیستی‌ها تا جایی که می‌توانند، چون در ساختار ایران یک‌خرده انتظار اینکه طرف معجزه‌ای کند هم انتظار درستی نیست ولی تا جایی که می‌توانند حفاظت از محیط‌زیست را رعایت کنند و آموزش بدهند و جوری کنند که بتوانند بوم‌گردی را توسعه‌اش بدهند. برای خود ما یک آرمان، یک هدف در این روستا است. حالا بحث صنایع‌دستی هم، خوب صنایع‌دستی همیشه در روستاها بوده به‌خصوص روی زنان روستا که همیشه این کار را انجام می‌دادند. اگر بوم‌گردی‌ها بتوانند حمایت کنند یعنی بازار فروش را برایشان به وجود بیاورند و عادلانه کالاها را برای مردم روستا بفروشند، حتماً می‌توانند باعث شوند که مردم بیش از پیش به صنایع بیشتری رو بیاورند. الان صنایع‌دستی دست‌دل‌ها است که خیلی زیادند. یعنی همیشه یک کسی با وانت هست که دارد محصولات دستی را جمع می‌کند، دست آن‌ها را کوتاه‌تر کنند و زنان بتوانند با قیمت‌های عادلانه کالاهايشان را بفروشند و این طبیعتاً هم روی اقتصاد روستا تأثیر دارد هم روی بارور شدن دوباره صنایع‌دستی.

کاوه: یک جای دیگر هم که در محیط‌زیست گره خورده، به غیرازاینکه می‌گویند حصیر به‌جای پلاستیک، و از این چیزها می‌گویند ولی در متن خود این منطقه چیزی که ما در عمل دیدیم، حصیرهای اینجا را با گیاهی به نام «لی» درست می‌کنند یا شرقی‌گیرها به آن گالی می‌گویند. سقف آن خانه یا این تلنبار هم همان گیاه است. کلوش برنج نیست. این گیاه یک رویشگاه خاصی دارد. در منطقه باتلاقی - تالابی رشد می‌کند. آن‌ها از بین رفته است. تحت تأثیر ویلا سازی یا طرح کاربری اراضی به شکل‌های مختلف،

خیلی محدود شده است. این روستا یا روستاهای این اطراف زیاد داشته‌اند. در قدیم که موتور یا ماشین نبود، همین‌جا برداشت و کار می‌کردند. الآن سر این ماجرای توسعه ساختمان‌ها که در این مدت داریم کار می‌کنیم، اهالی این روستا ۵ یا ۶ صبح در تابستان راه می‌افتند از اینجا تقریباً ۲۰ کیلومتر به سه چهارتا روستا آن طرف‌تر می‌روند. زیباکنار، انزلی و صالح‌آباد از جاهایی است که گالی برداشت می‌کنند و می‌آورند، چون اصلاً دارد از بین می‌رود. این سری که به آنجا رفته بودیم فیلم بگیریم، دیدیم که در آنجا هم بلوک چیده‌اند و قطعه‌بندی کرده‌اند و همه‌جا را می‌خواهند خشک کنند و نمی‌دانم چه شهرکی می‌خواهند بسازند، می‌خواهند ویلا سازی کنند. حالا این یک عالم تبعات زیست‌محیطی که دارند، تأثیر معیشتی هم‌روی زندگی این‌ها می‌گذارد. یعنی چند سال دیگر «لی» پیدا نمی‌شود که او بتواند این کار را بکند. این یک بخشی است که باید ببینیم زورمان می‌رسد؟ ما فعلاً در حد مستندسازی هستیم و در حدی که اطلاعات جمع می‌کنیم. ببینیم چه جوری می‌توانیم این را هم یک مقدار بیشتر رویش کار کنیم و ترویجش بدهیم.

### ب: به‌عنوان مواد اولیه.

کاوه: بله. تغییر کاربری‌اش را که جلوی‌ش گرفت یعنی طرح کاربری گره بخورد به بهزیستی مردم. الآن اهالی روستا فکر می‌کنند اینکه اجازه تغییر کاربری ندارند به ضررشان است. یعنی زمین مال مردها است، مردها آن را می‌فروشند و مردها خیلی سریع می‌خواهند بفروشند و به دنبال این نیستند که از زمینشان کسب درآمد کنند. می‌خواهند سریع به پول برسند و این فرهنگ فروختن زمین خیلی به‌سرعت به تغییر کاربری زمین منجر می‌شود. چون می‌دانند تغییر کاربری زمین سخت است.

### ب: شورا هم درآمدشان از همان است. درصد کاری که می‌گیرند.

الآن فکر نمی‌کنند تغییر کاربری طرح بدی است. فکر می‌کنند اینکه دولت یا هر نهادی مانع می‌شود، کار بدی است. یعنی از این طرف در رشوه باز می‌شود. بنابراین آن فرهنگ تغییر کاربری خیلی جدی دارد می‌شود. اگر ما بتوانیم این را یک‌جوری توضیح بدهیم، این را بتوانیم در روستا تبلیغ بکنیم که حفظ کاربری‌های موجود یا بازگشت به کاربری‌های قدیم، به معیشت شما کمک می‌کند، این دیگر شاهکار است. مثلاً در حوزه بحث نوغان هم با این ایده داریم کار می‌کنیم. به لحاظ اقتصادی در این مساحتی که ما داریم، پرورش نوغان اقتصادی نیست. قصدمان این است که از این طریق بتوانیم اقتصادی بودنش را برای بقیه توضیح بدهیم و واقعاً هست. یعنی اگر در این روستا ده نفر، یعنی ده تا تلنبار راه بیفتند، ده تا جعبه پرورش پیدا کند، ده تا جعبه به‌شدت اقتصادی است.

### ب: تلنبار چیست؟

کاوه: تلنبار مثل انبار ما. در هم‌چین انباری می‌توان دو تا جعبه پرورش داد. اگر ده تا در این روستا به‌اندازه آن راه بیفتند... هنوز در منطقه‌های دیگر هست. مثلاً در آبکنار بندر انزلی هست. در لاهیجان...

حسین: حداقل سازه‌اش را از بین نبرده‌اند. سازه‌اش هست.

کاوه: نه دارند کار می‌کنند. و بعد به خاطر این تغییرات قیمت دلار، به خاطر یک مباحثی قیمت ابریشم الآن به‌صرفه شده است. تازه ابریشم خام. متأسفانه در گیلان همه را دارند خام می‌فروشند. دوستان اصفهانی شما، الآن در اصفهان دستگاه نخ‌ریسی ابریشم ساخته‌شده است. پيله را از چین می‌خرند و به اینجا می‌آورند و پيله چینی را اینجا نخ می‌کنند. دستگاه هم دستگاه گران‌قیمتی نیست.

حسین: ما بحثمان این است که خام فروشی را جمع کنیم.

کاوه: برای اینکه ما تولید نداریم. تولید ابریشم در گیلان به واسطه خصوصی کردن کارخانه ابریشم ریزی در لنگرود، در آستانه، آن کارخانه‌ها خصوصی شده‌اند. کارخانه تعطیل شد. رئیس آن کارخانه کسی که تغییر کاربری داد و فروخت، دوباره آمد یک چیز دیگری در این خصوصی سازی جدید خریده است.

#### ب: زمین الآن بیشتر می‌ارزد.

بله. ولی آن کارخانه بود و آن کارخانه نخ تولید می‌کرد. الآن آن کارخانه نیست ولی آن دستگاه تولید نخ که دیگر لزومی ندارد کارخانه‌ای باشد، و مدرن شده است، خانگی و ارزان است. یعنی در حد مقیاس یک روستا با ده تا تلنبار، توجیه اقتصادی دارد و ارزش افزوده خیلی زیادی دارد. الآن یک کیلو پيله خام پنجاه هزار تومان است. از یک کیلو پيله خام که خیس است و اگر خشک بشود تقریباً نیم کیلو نخ ابریشم به دست می‌آید. نخ ابریشم کیلویی ۷۰۰ هزار تومان است.

حسین: ببینید چند برابر ارزش افزوده دارد.

کاوه: کار زیادی نمی‌خواهد، قیمت آن دستگاه ۱۲-۱۳ میلیون تومان است. آن دستگاه چهار نفر، چهارتا اپراتور می‌خواهد. چهار نفر را در روستا شاغل می‌کند. این تازه نخ است ما یک قدم جلوتر بیاییم آن را رنگ کنیم، تبدیل به پارچه کنیم، همه‌اش در گیلان به لحاظ شرایط تاریخی امکان پذیر است. آن دستگاه چادرشب بافی را دیده‌اید؟ اقامتگاهی که در قاسم‌آباد کار می‌کند، آن روستای قاسم‌آباد به طور سنتی کارشان این بود که آن پارچه‌های قاسم‌آبادی، آن پارچه‌های چادرشب را با نخ ابریشم درست می‌کردند. الآن دارند با کاموا درست می‌کنند، باز با کاموای چینی! هنوز یک تکه‌هایی باقیمانده است، می‌شود این‌ها را احیا کرد. آن چیزهایی که تابه‌حال ما کشف کرده‌ایم، سر صنعت «لی» هم می‌شود این کار را کرد. در خیلی حوزه‌ها می‌شود این کار را انجام داد. ماجرای توت، این ویژگی را ایجاد می‌کند. توت آب کمتری از برنج مصرف می‌کند، فرسایش خاک خیلی کمتری دارد.

**کنار این فنس‌های درخت‌های توت تنومندی دیدم. یعنی برای درخت توت، خیلی تنه قطوری بود. معلوم بود خیلی قدیمی است.**

حسین: بله. اینجا تا صدسال پیش یا قبل‌تر، کل این روستا نوغان دار بودند. الآن زمینی که ما هستیم یا زمین بغلی، باغ توت‌های خیلی بزرگی بودند. آن طرف رودخانه جایی است که به آن «قرق» می‌گویند. محلی‌ها به آن اعیان می‌گویند. برگ توت را از آنجا می‌آوردند. هفت هکتار باغ توت که صدساله بوده است. می‌گویند قطر درخت‌ها را سه نفر نمی‌توانست بگیرد. همه را بریدند.

کاوه: ما قبل از عید برنامه‌ای به نام روی زمین درخت کاری داشتیم. از اداره نوغان و اداره جنگل کاری دعوت کردیم. روستایی‌ها هم آمدند. اولش می‌گفتند دولت حمایت نکرد. آخرش در بحث‌هایشان خود اهالی گفتند، آن کارشناس اداره نوغان هم تعریف کرد که اصل ماجرای این‌ها نوغان را ول کردند این بود که در مقطعی قیمت نوغان پایین می‌آید. علت این‌ها این است که تا یک مقطعی دولت می‌خریده و یک‌دفعه دولت وارد سیاست‌های واردات از چین می‌شود و دیگر نمی‌خرد. به این ترتیب آن‌ها سقوط کردند و همه آن درخت‌ها را بریدند، چوب‌ها را می‌فروشدند یا جایش برنج می‌کارند که این قسمت خوبش است و اصلاً کاربری زمین‌ها را تغییر می‌دهند، یا زمین را ول می‌کنند. الآن مشکل این است که اگر دوباره بخواهیم برگردیم، باید سه چهار سال صبر کنیم تا دوباره درخت‌های توت جدید به وجود بیایند. حالا خوشبختانه کارشناس‌های دلسوز در این اداره‌ها پیدا می‌شود. در سطح رؤسا نباشد ولی در پایین هست. مثلاً یک آقای را پیدا کرده‌ایم که خیلی به ما کمک کرد. هم در اداره نوغان و هم در اداره جنگل یعنی اداره منابع طبیعی. این‌ها گونه‌های جدید توت آوردند که یکسری ما به اینجا آوردیم و خودمان در کاشتیم و یکسری با کمک شورا در روستا پخش کردیم. آن روز هم بچه‌های مدرسه هم آمدند و کمک کردند. اینجا ما تقریباً ۷۰ تا کاشتیم.

حسین: ۲۰-۳۰ تا قدیمی داشتیم که از زمین دوباره بیرون آمدند. آن سفیدهایی که شما می‌بینید، ریشه قدیمی‌ها است.

کاوه: یک نوع توت ژاپنی است که این چند سال هم دیده‌اند که جواب داده است.

حسین: برگش مواد غذایی زیادی دارد و کرم ابریشم نصف آن یکی می‌خورد، سیر می‌شود. ویتامین‌های زیادی دارد و توتش هم خیلی خوب است. توت سیاه خیلی درشتی دارد.

توی ابریشم الآن بحث لباس سلامت خیلی مطرح شده است. ابریشم خیلی زیادی را می‌خواهند. دائماً دنبال ابریشم هستند. وارداتش از چین هم خیلی سخت شده و قیمت‌ها بالا است. فعلاً آن بازار، بازار خیلی خوبی است. کارگاه‌هایی که لباس‌های سالم تولید می‌کنند،...

کاوه: بچه‌های گیل بوم کاری که کرده‌اند، دو سه تا شو طراحی لباس در روستا گذاشتند. طراح لباس دعوت کردند با کمک خانم‌های روستا آن نوع پارچه را به روی مانتو بردند.

**شما این بحث‌های محیط زیستی را چطور در این کار خودتان وارد کرده‌اید؟ بحث فاضلاب، انرژی، زباله، بازیافت، و مسائل بومی؛ این بحث‌ها را چطور در عمل آورده‌اید؟**

حسین: ما خواسته یا ناخواسته شروع کارمان با خود انتقال خانه عیسی خان، نوعی بازیافت بود. خانه‌ای که قرار بود سوزانده و تبدیل به زغال بشود، الآن ضمن اینکه زیبایی خودش را حفظ نموده، کاربری و درآمدی پیدا کرده است. این کار دو نکته مثبت داشت.

**ب: فرهنگی و محیط زیستی.**

حسین: به‌غیر از آن‌ها، اگر ما می‌خواستیم این‌ها را با چوب روسی کار کنیم، چوب دیگری در ایران وجود ندارد. بابت همین مقدار چوبی که استفاده می‌کردیم، ارز از کشور خارج می‌شد. اگر می‌خواستیم این چوب را از جنگل‌های گیلان، پیدا کنیم که نیست، جنگل نابود می‌شد. این چوب اینجا بود. ۶۰-۷۰ سال آنجا کار کرده بود و این را اصلاً با بازیافت شروع کردیم و خانه را اداره کردیم هم به بحث فرهنگی‌اش به قول شما هم بحث اقتصادی و زیست‌محیطی‌اش.

ما سعی کردیم و فاضلاب‌ها و سپتینگ‌هایمان را دومرحله‌ای کردیم. ولی سپتیمگ‌هایمان جذبی نیست. در واقع دومرحله‌ای است. یکی‌اش لجن را می‌گیرد و دیگری آب را داده که آن آب را در یک مرحله بعدی می‌توانیم آب را تصفیه کنیم و برای کارهای کشاورزی استفاده کنیم.

الآن هنوز پر نشده است. وقتی بالا بیاید ما باید یک مرحله دیگر تصفیه کنیم. چون بار میکروبی دارد. همه‌جا این الگوی فرانسوی، دومرحله‌ای را می‌دهند. خود سازمان نظام‌مهندسی هم که می‌روید، می‌گویید طاق دستشویی، می‌گوید همین را هم دومرحله‌ای بساز. ولی این دومرحله‌ای از نظر ما آب هنوز بار میکروبی دارد. باید در یک مرحله دیگر هم تصفیه بشود. آن قسمت لجنش هم که با یک فرایند خاصی طی حمله میکروبی دیگری که راه می‌اندازیم خودش، خودش را می‌خورد و از بین می‌برد.

زباله را هم که پسماند خودمان را شروع کرده‌ایم تبدیل به کود و کمپوست می‌کنیم. پلاستیک‌ها و زباله‌های خشک را جدا می‌کنیم و یکسری مشتری‌های ضایعاتی دارد. در مورد آب، چون فعلاً کف سازی انجام ندادیم، آب باران را جمع نکرده‌ایم.

**ب: انرژی را روی سیستم‌های برق و انرژی خورشیدی و باد هم نرفته‌اید، گران می‌شود؟**

حسین: باد را در نظر گرفتیم. انرژی خورشیدی اگر هم جواب بدهد، خود پیل خورشیدی الآن در دنیا معضلی شده است. بعد از اینکه باتری‌اش تمام می‌شود نمی‌توانند بازیافتش کنند. محیط زیستی نیست. هنوز خودشان در آن مانده‌اند. ولی باد را فکرش کرده‌ایم. اینجا کل سال باد دارد. فکر کردیم حداقل دو تا توربین بگذاریم و یکسری روشنایی محوطه‌مان را به آن وصل کنیم شاید بتوانیم جواب بگیریم.

### **ب: ولی خورشیدی در شمال جواب نمی‌دهد؟ چند روز ابری است؟**

کاوه: هم ابری است و هم اینکه پیلش را پرسیدیم. خودشان می‌گویند بعد از مدتی نمی‌دانیم چه کار بکنیم. هنوز اگر نفت بسوزانیم به‌صرفه‌تر است.

حسین: کشورهای پیشرفته هنوز مثل زباله‌های هسته‌ای یکجایی دپو کرده‌اند و نمی‌دانند چه کارش کنند.

کاوه: این برای زمستان، برای تولید گرمایش است وگرنه برای سرمایش، تابستان‌ها را مقاومت کرده‌ایم. یعنی گفتند کولرگازی بگذارید ولی ما این کار را نکردیم. در ابتدا کمی نگران بودیم ولی معماری آن خانه جواب داد. در طبقه دوم خودمان هم باور نمی‌کردیم ولی جواب داد.

### **ب: جریان هوا در آن برقرار است.**

کاوه: آن زاویه که نسبت دارد و سعی کردیم همان زاویه را رعایت کنیم. واقعاً زاویه مهم است. می‌دانیم که ۱۳ مدل باد داریم. آن باید جوری باشد که چند تا باد را شکار کنیم و آن حصیری که زیر سقف هست دوباره یک اختلاف دما ایجاد می‌کند که در تار جلوی خانه که ضلع جنوبی است.

حسین: پرده‌ها را برمی‌داریم. باد شمال که اینجا به آن «ترکش» می‌گویند، باد خنک اینجاست.

### **ب: این پرده را برای چی اینجا می‌زنید؟**

حسین: حدوداً ۶ ماه از سال باران از آن طرف، از سمت دریا، تقریباً به‌صورت افقی می‌زند.

### **ب: یعنی شمال به جنوب می‌زند.**

حسین: بله دقیقاً، شمال به جنوب باران می‌زند.

### **ب: خود محلی‌ها هم پرده می‌زنند؟**

حسین: بله همه پرده می‌زنند. یعنی هیچ جوری نمی‌شود جلویش را گرفت.

کاوه: قدیم یک سازه‌ای بود به اسم «فاکون» که سقف تا پایین می‌آمد ولی دیگر اجرایش خیلی پیچیده می‌شد. ولی آن دیگر کامل خانه را می‌بست.

حسین: فاکون را اکثراً خانه‌هایی اجرا می‌کردند که آنجا تابستان نشین نبودند. تابستان به ییلاق می‌رفتند. چون آن فاکون جلوی باد خنک را می‌گیرد و خانه خفه می‌شود. ما وقتی پرده‌ها را باز می‌کنیم، باد شمالی که می‌آید، چون آنجا گرم هم هست، به زیر

کلوش‌ها می‌رود و آن فضا خنک می‌شود. مثل بادگیرهای یزد عمل می‌کند. آن باد خنک از روی تالارهای خانه رد شده و سرما ایجاد می‌کند. مسیر گردشش آن است.

کاوه: در روزهای گرم تابستان مسافرها مانند قدیمی‌ها، بیرون خانه زندگی می‌کنند. شب آنجا می‌خوابند. بالا پنکه هم نمی‌خواهد.

حسین: در اتاق شاید ولی بیرون اصلاً نمی‌خواست.

**ب: یادم است در جاهایی پنکه سقفی می‌گذاشتند.**

حسین: بله، پنکه سقفی آنجا خیلی جواب می‌دهد.

فروغ: ما فکر کردیم ۱۰-۱۵ روز از روزهای گرم سال را تعطیل کنیم.

کاوه: فقط مسئله مصرف انرژی‌اش هم نیست، مشکل آب هم داریم. یعنی گیلان مشکل جدی آب دارد، آب نیست. در تیرماه...

حسین: گیلان جزو کم‌آب‌ترین استان‌های ایران است.

**ب: شما اینجا لوله‌کشی گاز دارید؟**

حسین: بله.

**ب: لوله‌کشی آبتان، منبعش چه جوری است؟**

کاوه: یک بخشی‌اش چاه است ولی باز هم آب چاه پایین می‌رود.

**ب: آب چاه را چه جوری است؟ برای آشامیدن تصفیه می‌کنید؟**

حسین: برای آشامیدن آب را از جای دیگر می‌آوریم. الان این دبه‌هایی که اینجا است... کل روستا آب آشامیدنی را مانند ۱۰۰ سال پیش می‌روند و از جای دیگر می‌آورند. در گیلان آب آشامیدنی هنوز معضل است. شهرها هم آب خوبی ندارند.

فروغ: تصفیه آب هم گذاشته‌ایم.

حسین: تصفیه آب هم گذاشته‌ایم ولی عملاً این همه آدم را جواب نمی‌دهد.

**ب: بین بوم‌گردی‌های این منطقه ارتباطی یا هماهنگی هست؟ همفکری یا اشتراکی وجود دارد؟ کاری، تجربی یا اقتصادی به‌نوعی هم‌چین چیزی دارید؟**

کاوه: تقریباً داریم، ما که میل داریم نه با همه... در این مدت اول آن‌هایی که به هم می‌خوردیم به هم وصل شدیم. باز یکی از مشکلاتمان که این شبکه قوی نشده این است، ما تنها اقامتگاهی هستیم که در منطقه آزاد انزلی هستیم. بقیه همه بیرون هستند و باز به‌واسطه یک زیرساخت روابطی که میراث برایشان فراهم کرده بیشتر همدیگر را می‌بینند. خود آن دیدن باعث می‌شود که آن‌ها بهتر همدیگر را پیدا کنند. ما به‌صورت دوستی و ارتباطی و باز آن علاقه‌های مشترک، ۴-۵ تا اقامتگاه هست که در گیلان آن‌ها را می‌بینیم، در فضاهای کاری از همدیگر چیز یاد می‌گیریم، حتی به لحاظ اقتصادی هم، حالا نمی‌دانم در بقیه مناطق کشور

این طور هست، - فکر می‌کنم که باز باشد - آن حس رقابتی عجیب و غریب بین اقامتگاه‌ها نیست. یعنی ما الآن با چند تا اقامتگاه دیگر هم داریم کار می‌کنیم،...

**ب: یکی از علت‌هایش این است که چون تعداد کم است، هنوز فاصله‌ها زیاد است.**

کاوه: نه فقط آن سعی‌مان این است که آن مهمان، مسافر یا توریست یا هر اسمی که رویش بگذاریم، در این شبکه روابط باقی بماند. به‌رحال آن مسافر هم نمی‌خواهد مثلاً ۴ روز به ایران می‌آید، همه آن ۴ روز را یکجا باشد. می‌خواهد جاهای مختلف گیلان را ببیند. ما سعی‌مان این است به‌جای اینکه داشت می‌رفت یک منطقه یا دوتا شهر آن‌طرف‌تر، به‌جای اینکه برود ویلا بگیرد، ما اقامتگاه دیگری را معرفی نکنیم. در این شبکه به این خاطر خیلی حواسمان هست چه اقامتگاه‌هایی را معرفی کنیم، آن‌ها هم همین‌طور. به‌این ترتیب هم کیفیت اقامتگاه حفظ می‌شود، هم اینکه اگر از این شبکه روابط خارج بشود فقط از دست فلان اقامتگاه خارج نشده، از دست همه ما خارج شده است. این حالا به‌صورت گفته‌شده بین ما اتفاق نیفتاده یک مقدار به‌صورت ناگفته اتفاق افتاده باعث شده آن شکل رقابتی که بین ویلا دارها دعوا است که سر جاده چه کسی کجا بایستد که تابلو ویلا داری را بگیرد، بینشان دعوا است. آن جای خیابان سرقفلی دارد. ولی بین اقامتگاه‌ها این شکل نیست. حالا شاید ممکن است یکسری اقامتگاه‌های عجیب و غریب آن مدلی که اسم اقامتگاه دارند، ویلا هستند، بین آن‌ها این‌جوری باشد، ولی بین آن‌ها که اصولی کار کرده‌اند، نیست.

حسین: ما دوست داریم روابط باز بیشتر بشود، ما همین بحثی که اینجا مثلاً ما برای جنگل داشتیم آمدند بحث دیگری که آن‌ها بگذارند ما برویم. یک کلاس‌های آموزشی ما بگذاریم، آن‌ها بیایند و همه با هم مشارکت بکنند. چون آن ۴-۵ تایی که ما با آن‌ها در ارتباطیم، آن‌ها هم دغدغه‌مندند.

**ب: اصلاً فضایی که شما دارید به لحاظ فیزیکی خیلی جای خوبی است. حالا درست است که در منطقه آزادید ولی خود این فضا می‌تواند یکجایی برای گردهمایی بشود.**

کاوه: آن ۱۵ اسفند افتتاح شده است. تازه تمام‌شده است و برای همین هنوز فرصت نکرده ولی این ایده در ذهن هست.

حسین: آنجا می‌توانست برای ما دوتا اتاق باشد و کلی برای ما درآمد بدهد.

کاوه: در کوتاه‌مدت به لحاظ اقتصادی سود ندارد شاید در بلندمدت...

فروغ: واقعیتش این است که ما هنوز یک سال نشده است که کار کرده‌ایم.

حسین: از آخر پاییز ۹۶ شروع به ساخت‌وساز کردیم و افتتاح اولمان اردیبهشت ۹۷ بود.

فروغ: هنوز یک سال نشده، بعد از شش ماه به یک درآمد نسبتاً خوبی رسیدیم و دلگرم شدیم ولی خوب نه اینکه بحث سودآوری هم برای ما مهم است، بعد از شش ماه توانسته‌ایم دستمزدها و هزینه‌های خودمان را پوشش بدهیم. نه دستمزد حرفه‌ای، ولی خوب خیلی از درآمدمان هم صرف توسعه شده است. چون ما کامل شروع نکردیم هنوز خیلی جاها کار داشت. هنوز فاز اولمان هم کامل نبود خیلی از درآمدمان صرف تکمیل و بعد هم صرف توسعه اینجا شد. فکر می‌کنم زمانی که ما کامل بتوانیم این بحث ساخت‌وساز و کارهای این‌جوری را تمام کنیم، بعد از آن می‌توانیم به یک سودی برسیم که آن موقع بیاییم روی این سود حرف بزنیم.

**ب: البته آن هم باز اقتصادی است درواقع شما به‌نوعی سرمایه‌گذاری کرده‌اید و توسعه، خود آن هم یک‌بخشی از سرمایه ثابت است که سرمایه ثابت را افزایش داده‌اید.**

## شما چقدر مسافر داخلی و یا مسافر خارجی دارید؟

فروغ: اکثر مسافرهای ما داخلی است. مسافر خارجی اگر بخواهیم درصدی بگیریم...

کاوه: در یازده ماه گذشته، درصدی که نمی‌توانم بگویم، تعدادی به‌طور متوسط هرماه ۴ نفر داشتیم. ممکن است در یک ماه ۱۲ نفر و یا ماههایی که صفر یا یک نفر مسافر خارجی داشتیم.

ب: یعنی زیر ۱۰٪، حتی ۵٪ است.

کاوه: الان مسافرهای ایرانی ما در ۱۱ ماه اخیر، صد نفر شد. یعنی ۴٪ است.

حسین: در گیلان توریست نیست.

ب: سایتتان یک زبانه است یا دو زبانه؟

کاوه: دو زبانه است. یک بخشی از سایت بود، یک بخشی از گوگل بود. اینستاگرام چیزی نبود. یکسری آشنایی‌ها بود مثل احسانی و نوید.

فروغ: بیشتر روی گوگل مپ بود.

ب: در ارتقاء کیفی‌تان یا برای حفظ این کیفیت با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

کاوه: کیفیت ارائه خدمات؟

من کلی می‌گویم هم در ساخت هم در سرویس دادن، هم در پذیرش‌تان و توسعه‌تان؟ چون معمولاً این‌جوری است که همه با یک ایده‌های بزرگ شروع می‌کنند، ولی در میدان عمل با توان کمی وارد می‌شوند، همان داستان خال کوبی آن شیر است که یواش یواش می‌گوید: «دم نمی‌خواهد، پا نمی‌خواهد، دست نمی‌خواهد...». یک چیزی آخرش درمی‌آید که اسیر آن محدودیت‌هایی که در واقعیت، آدم‌ها را سوق می‌دهد به همان سمت سیستم قدیمی بازار؛ درواقع این پای بند بودن به‌عنوان ایده‌های اولیه به‌نظر در این شرایط کار خیلی مشکلی می‌آید.

فروغ: مشکلات حتماً خیلی زیاد است حالا هرکدامان که به ذهنمان می‌رسد، یکی بحث ساخت و بحث جواز گرفتن و بحث‌های قانونی‌اش بود. یعنی مجوزهایی که به هر صورت با یک سری استانداردهای عمران نمی‌خواند. انتقال یک‌خانه قدیمی و بعد یک مشکل دیگر طبیعتاً در همه کارها مشکل مالی است که نمی‌گذارد شما را به آن کیفیتی که می‌خواهید برساند. بعد سر بحث مهمان‌ها همه ما خیلی تلاش کردیم که ارزش‌هایمان را حفظ کنیم نه به خاطر این‌که مهمان‌ها را راضی کنیم از یکسری از ارزش‌هایمان پایین بیاییم. می‌خواهیم به خودمان واقعاً احترام بگذاریم. وقتی ما این خانه را ساختیم از چند تا بوم‌گردی دیگر پیش ما آمدند و گفتند: «این خیلی خوب است و ما را یاد گذشته می‌اندازد. چطور جرئت کردید یک هم‌چین جایی را بسازید و مهمان بگیرید، مهمان‌ها اینجا نمی‌آیند. شما فقط روی توریست‌های خارجی کار کنید. توریست‌های ایرانی نمی‌آیند چنین جایی بمانند. ما ترسیدیم این کار را نکنیم.» مثلاً یک‌خانه مدرن سیمانی ساختند و دورش نرده زدند، گفتند این بومی است. و راست هم می‌گفتند. برای اینکه آدم‌ها دوست دارند یک اتفاقی باشد، کنارش سرویس بهداشتی باشد، حمام و امکانات زندگی شهری را داشته باشد و وقتی سرشان را بیرون می‌آورند دوتا درخت هم ببینند. ولی ما همه پافشاری‌مان حتی روی خانه دومی هم که می‌ساختیم



سعی کردیم آن ارزش را حفظ کنیم. معماری سبک کوهپایه را حتماً داشته باشیم و فکر می‌کنم از هیچ‌کدام از ارزش‌هایمان کنار نیامدیم.

حسین: استادکارها درست است که بومی بودند ولی می‌گفتند: «حالا اینجایش را بگذار...» به زور از آن‌ها می‌خواستیم «بشکاف و کج بزن. بابا آن باید همان باشد». خوشبختانه باز هم استادکار خوبی گیرمان آمد. ولی گیر داده بود خانه انتقالی را آندوویلا بزنیم. به او می‌گفتم: «آقا مهدی، تو معمار یا استادکار موزه میراث...» می‌گفت: «ول کن بابا، آن دوویلا بزن آب نمی‌آید، خیالت راحت...». کلی کلنچار می‌رفتیم تا «همین را بزن، حالا سختی‌اش را بکش، تو بزن» کوتاه نیامدیم و تبلیغاتمان را هم سعی کردیم، تبلیغات خاصی باشد. جام جم دو بار زنگ زد، استودیوهای فلان نرفتیم. عکاس‌هایش را به اینجا فرستاد، به‌زور بیرونشان کردیم. می‌گفتم ما اصلاً تبلیغات شما را، این مدلی نمی‌خواهیم. تبلیغات شما برای ما مضر است. می‌گفتند خوب است توریست می‌گیرید. می‌گفتم نمی‌خواهیم توریست بگیریم. به کی بگوییم، نمی‌خواهیم. سعی کردیم کوتاه نیاییم و واقعاً آن چیزی که در ذهنمان بود حالا شاید ما سایت پلان کلی را روی کاغذ آوردیم ولی آن‌قدر برایمان جدی نبود. ولی در ذهنمان جدی بود و همه‌چیزی را که در ذهنمان بود و صحبت کردیم، تک‌تک اجرا کردیم. گلخانه کجا باشد، قهوه‌خانه کجا باشد توی تکاملش قهوه‌خانه اضافه شد. اسکله، تلنبار، قهوه‌خانه با کاربری‌های روستایی و هرکدام با بازی‌های محلی، دومینو، شطرنج، این‌هایی که در روستا رسم است، بگذاریم و حالا یک رادیویی باشد و... دقیقاً یک قهوه‌خانه روستایی. اسکله را هم زدیم و هر چیزی را هم که تعریف کرده بودیم، به آن رسیدیم و حالا پول هم که نداشتیم ولی به سلیقه خودمان و کار جمعی بچه‌ها سعی کردیم تا آنجا که می‌توانستیم، برسانیم.

فروغ: یک خوبی‌اش این بود که ما یک تیم چهار نفره بودیم یعنی هر جایی که در برخورد با مهمان‌ها، مثلاً اگر من کم آوردم، گفتم کاوه ایستاد و یا کاوه گفت نه، حسین ایستاد. واقعیت اینکه کار تیمی در اینجا خیلی جواب داد.

حسین: سعی کردیم به مهمان‌ها بقبولانیم که شما «بوم گردی» آمده‌اید. وقتی می‌گویی کولر، باید بروی هتل بگیری، چرا به اینجا آمدی؟ این بوم گردی است وقتی به بوم گردی می‌روی، گرما دارد، سرما دارد. تجربه کن پنجاه سال گذشته چه جوری زندگی می‌کردند. یک‌بار تجربه کن.

کاوه: این‌ها تازه مهمان‌هایی بودند که آمدند. ما یکسری مهمان نپذیرفتیم. چیزی که در اول کار خیلی نگران بودیم، خالی می‌مانیم، ضرر می‌کنیم. الان یک‌کمی جای پایمان محکم‌تر شده است. اول واقعاً سخت بود. اصرار که ما پذیرشمان غیرحضور باشد. یعنی اصلاً پذیرش حضوری، همان دقیقه‌ای، من حالا بیایم بینم، یعنی روی این خیلی مانور دادیم. نتیجه‌اش این شد که طیف خاصی انتخاب شد. اتفاقی این شد که آن‌ها می‌روند و می‌خوانند و می‌بینند که چه وضعیتی دارد. یعنی با اطلاعات قبلی می‌آیند و انتظار اتفاق‌هایی که اینجا می‌افتد را دارند و اتفاق عجیب‌تر این‌که خیلی روابط عجیبی توانستیم پیدا بکنیم. آن اوایل واقعاً برایمان سخت بود.

### چه جوری بین خودتان تقسیم‌کار کردید؟

کاوه: این آخرین شیوه تقسیم‌کار است ولی قبلاً این جور نبود.

ب: یک شیفت دارید ۶ تا ۱۴، یک شیفت هم ۱۴ تا ۲۴.

حسین: الان به تازگی این جور شده قبلاً این جور نبود. تازه از عید به این طرف شده است.

ب: شیفت شب ندارید؟

کاوه: نه نداریم. تقسیم کار را چهارتایی مان خیلی اصرار داشتیم به طور منظم یک جلسه ای بگذاریم.

ب: چهارتایی هم سخت است، مخصوصاً موقع رأی گیری ها...

کاوه: رأی که نمی گرفتیم، به توافق می رسیدیم. جلسه ها اولش خوب نبود ولی سرانجام جلسه ها همیشه خوب بود. توافق می کردیم، لیست کارها را می نوشتیم که هرکسی چه کارهایی دارد تا جلسه بعدی، یک زمانی تعیین می کردیم، حالا نمی گویم به همه شان می رسیدیم، ولی خوب آن یک جوری برایمان برنامه بود. بعد یک مقطعی کارها را بر اساس حوزه ها تقسیم کرده بودیم. یعنی هرکدامان در یکی دو تا موضوع، تخصصی بایستیم که هرکسی آن چیزی را که بلد است بیشتر برود و در آن حوزه بایستد. الان با این مدل شیفتی سعی کردیم تا جایی که می توانیم گردشی کنیم، نه به این معنی که تخصص ها را کنار بگذاریم ولی کمترش بکنیم.

ولی بالاخره ساخت یک کار تخصصی است. تبلیغات، همیشه توسعه هست..

حسین: کار ساخت که تمام شده است.

کاوه: ساخت تمام می شود دیگر ولی تأسیسات همیشه هست. تبلیغات هم با جلوه است.

حسین: اینها دیگر تعریف شده است. حسابداری و همه چیز مالی با فروغ است.

کاوه: پذیرش تلفنی با من است و پذیرش اینترنتی با جلوه است.

حسین: کار کاوه خیلی کار سختی است، به همه باید توضیح بدهد. حوصله کاوه زیاد است.

ب: درواقع این مدلها بستگی به افراد دارد. مدل های خیلی خوب هست ولی به آن آدمها نمی خورد. بعضی مدلها از بالا است، بعضی مدلها از پایین است. بنظر می آید مدل را باید خود افراد، منطبق با روحیات تا اخلاق و روابط کنارشان بسازند. چون بعضی اوقات روابط وقتی که رسمی می شود بهتر است، بعضی اوقات وقتی روابط دوستانه است، بهتر پیش می رود. بعضی اوقات مدل های مثلثی جواب می دهد. بعضی اوقات مدل افقی جواب می دهد. اینها هرکدامش دقیقاً بستگی به شرایط و روحیه آدمها دارد که چه جوری باشد. حالا خوشبختانه شما با هم روحیه هایتان نه اینکه بگویم یکی است، ولی تحمل دیگری در شما قوی است که توانستید. چون معمولاً دو جا است که این مجموعه ها از هم می پاشد. یکی آنجا که سخت می شود که مجبور است ضرر بدهد، یکجا هم جایی که سود بدهد. یعنی هر دو عاملی است که چیز شروع بشود. ولی هرچقدر اینها تدوین شده تر باشد، آن قانون اساسی که نوشته می شود کامل تر باشد و همه جنبه ها را دیده باشد که برای تفسیر شخصی درواقع جا نگذارد، چون بالاخره آدمها همه معصوم نیستند همه یک رگه هایی دارند، تربیتی، خانوادگی، هرچقدر این روابط منطقی تر باشد، دوستانه اینها را درواقع به او کمک می کند ولی آن منطق است که جمع ها را جمع نگه می دارد که بتواند تداوم داشته باشد و ادامه پیدا کند و خوشبختانه بین شما هست.

حسین: ما سعی کردیم در کار، شاید در وظایف خودمان سختگیر باشیم ولی کلاً فایل عاطفی و دوستی مان جدا است. مثلاً من و فروغ در کار بحثمان می شود، یا با کاوه. ممکن است ده دقیقه ترش کنیم ولی دوستی مان سر جایش است. این فایلش جدا است و درگیری های کاری فایلش جدا است. ما توانسته ایم اینها را از هم جدا کنیم. یک چیز دیگر هست که ما هر چهارتایی مان درواقع

به نوعی گیر جمعی هستیم. واقعیت است، من خودم زندگی‌ام کلاً جمعی بوده است. گروه‌های کوهنوردی، ورزشی و کار، همیشه با گروه زیادی کار کردم. کاوه که اصلاً کارش این است که به مردم آموزش می‌دهد که چه جوری کار جمعی بکنند، تسهیل‌گر است. فروغ از اول در کار جمعی بوده است. ماحصل این تجربه‌ها... یا جلوه در جوامع مختلف کار کرده است. خوب این کمک می‌کند. یک کمک دیگری که ما می‌کنیم، خوشبختانه هم رشته نیستیم که بگوییم من درست می‌گویم. این تفاوت است که مثلاً من در فنی نظر می‌دهم، حالا درست یا غلط من نظر می‌دهم. نهایت این که اگر بلد نباشم، تعمیرکار می‌آوریم. در بحث‌های اجتماعی، می‌دانم که کاوه صاحب‌نظر است. یا در بحث‌هایی که فروغ تخصص دارد ما سعی می‌کنیم که وارد نشویم.

ب: این خیلی حسن است که بین رشته‌ای شده است.

حسین: بله این خیلی خوب شده است، جعبه‌ابزار شده‌ایم.

کاوه: این از پرسیدن است، از همدیگر یاد هم می‌گیریم.

حسین: بله و این خیلی مهم است، کار هم پیش می‌رود. این جاکفشی را کاوه به تنهایی ساخته و این خیلی خوب است.

ب: سؤال دیگر اینکه روی مبانی نظری موضوع‌ها چقدر کار می‌کنید، یعنی به این فکر هستید که همین‌جور که عمل می‌کنید، عملتان را مستند کنید، تدوین کنید و به قاعده نظر در بیاورید؟ از آن مهم‌تر اینکه برگردیم به آن تجربه محلی و تجربه زیست این آدم‌ها را، آن‌ها را هم بگیرید و از آن طرف هم تجربه‌های جهانی بخوانید، تجربه‌های جاهای دیگر را هم ببینید که چگونه بوده و چگونه نگاه می‌شده است و در آن‌ها یک معجونی در بیاورید که در واقع کمک کند که انباشتی انجام بشود که تأثیرش هم درازمدت است، کوتاه‌مدت نیست.

کاوه: دلمان می‌خواهد ولی وقت نمی‌کنیم. ضرورتش آن چیزی که شما می‌گویید، خیلی مهم است ولی عملاً در اجرا خیلی فرصت نکردیم. یک بخشی را سعی کردیم مستند کنیم از تجربه‌هایی که به دست آوردیم، یعنی در عمل، نظری‌ها را نه. نظری را واقعاً نرسیدیم چیزی بخوانیم یا چیزی را ترجمه کنیم. در این حد خواندیم که کارهای فارسی که در این حوزه تهیه شده یعنی در واقع اقامتگاه‌های درست و حسابی، که کار می‌کردند، آن‌ها با چه مبنایی کار کردند؟ مثلاً آن را خواندیم. یا در بحث‌های زیست‌محیطی، یا حوزه کشاورزی یا معماری گیلان، این‌ها را خواندیم.

حسین: یا درباره بازبافت به شهر، تازه شروع کردیم. چون واقعاً خیلی فشرده و با سرعت فاز یک و دو را جلو رفتیم و برنامه داشتیم چون این دغدغه‌مان است که بخش نظری را هم انجام دهیم، دوست داشتیم این تمام بشود، به فاز بعدی برویم...

کاوه: یک‌میزانی، نه انباشت خیلی زیاد، یک‌میزانی را جمع کردیم یا حداقل شناسایی کردیم اگر فعلاً موضوع را بخوایم جلو برویم، کجا باید برویم.

حسین: تیرهایش را می‌دانیم که چیست.

کاوه: امیدوارم که موقع اش برسد. الان موقعی است که دلمان می‌خواهد برویم سراغ این که یک مقدار به آن سروسامان بدهیم. اگر بتوانیم آن کار را بکنیم چون واقعاً چنین کاری در توان یک جمع کوچکی مثل ما نیست. یعنی آن کاری است که باید حوزه‌های دیگری آن را برعهده بگیرند.

ب: بله، ولی جمع شما هم در حد خودش، یعنی فکر نکنید که هزار تا از این جمع‌ها در ایران هست.

کاوه: منظوم این است، نه برای تدوینش، در واقع برای انباشت آن داده‌ها. آن داده‌ها خیلی مفصل‌تر از این اطلاعاتی است که ما به دست آورده‌ایم. تحلیل داده اتفاقاً به نظر من خیلی کار سختی نیست، مهم این است که داده‌ها منظم گردآوری بشوند و خلأ داده وجود نداشته باشد. چون اگر خلأ داده وجود داشته باشد، تحلیلی که رویش انجام می‌شود، تحلیل خیلی ناقصی است. اتفاقاً شیوه‌های مشارکتی خوبی حتی برای تحلیل وجود دارد. ولی در گردآوری اگر بشود گردآوری داده را مثلاً نظام‌مند کرد...

**ب: البته شما در حرف‌هایتان این بود همین بحثی که گفتید راجع به نوغان در آوردید.**

کاوه: در عمل به آن برخوردیم، هدفمند جلو نرفتیم.

کاوه: ما به سنت خیلی از ایرانی‌ها، خیلی از اطلاعاتی که به دست آورده‌ایم و همه هر دفعه که دورهم جمع می‌شویم و دوستی مثل شما هست که برایش صحبت کنیم عملاً در این مدت شده است ما روایتمان تقریباً با کلیدواژه‌های ثابت‌شده یعنی در این یک سال شکل گرفته، قبلاً این جور نبود، و شروع می‌کنیم روایت را تکمیل کردن و بیان کردن. ولی این روایت شفاهی است. بخش بزرگی از این اطلاعاتی که ما داریم هنوز فرصت نکردیم مکتوب کنیم. یک‌بخشی‌اش را جلوه به خاطر سایت مکتوب کرد. ولی خود آن مکتوب کردنش وقت‌گیر است. حالا این را گفتیم که بعد از عید خودمان را موظف کنیم به واسطه تعریف خروجی برای سایت، هر کدام یک‌بخشی از این تجربه‌ها را به قلم در بیاوریم. آن باعث بشود که گزارش نوشته بشود. ضرورتش را هم پی برده‌ایم تا جایی که توانستیم حتی عکس همه ما جمع کردیم ولی اینکه به یک گزارش منظمی تدوین بشود، ببینیم.

. منظوم این است که همین انتقال را، ممکن است که شما یکسری عکس گرفتید ولی خود این انتقال سه سال دیگر یک چیز تاریخی است. خود شما هم که بخواهید بنشینید و بنویسید، روایت چهار سال دیگرتان را از الآن دارید می‌گویید. چون آدم‌ها داستان‌هایشان فرق می‌کند. یعنی شما همین داستان را اگر موقعی که خریدید می‌نوشتید، یک‌جور دیگر می‌نوشتید، سه یا چهار سال دیگر که بخواهید این را بنویسید، جور دیگری می‌نویسید. که این به واقعیت نزدیک‌تر است. تازه شما که چهار نفرید، چهارتایی‌تان بنویسید، یک روایت دقیق‌تری می‌شود. این است که به نظر من، یک نفر را باید در گروهتان بگذارید که مسئول این باشد. حالا می‌تواند یک‌بخشی‌اش در سایت برود ولی یک بخش‌هایی‌اش را زونکن کنید و همین جور خام بگذارید. حالا اگر تحلیل هم نگذاشتید، عکس‌ها و... خوشبختانه از این دیتا بانک‌ها هم هست که می‌شود، عکس و فیلم و فایل‌های گفتگو را تویش نوشت. یک چیز دیگر شما غیر از خودتان، چند نفر اینجا اشتغال ایجاد کردید؟

کاوه: ثابت که نیست ولی مثلاً در صنایع‌دستی الآن چهارتا خانم‌اند که به‌طور منظم دارند جنس می‌دهند. علی آقا و محمد تقریباً ثابت هستند. خانم‌هایش هم از اول عید تقریباً ثابت‌شده... ده نفر هستند. چهارتا خانه صنایع‌دستی، سه تا قایقران و سه نفر هم خانواده آقای نوزاد. [علی آقا، محمد و خانم کیهانی]. با خودمان چهارده نفر می‌شویم.

حسین: با جاوید که راننده حمل‌ونقل است هم حساب کنیم، پانزده نفر می‌شویم.

معمارنت تلاش می‌کند بخشی از این مستندسازی را انجام دهد و در حد انتشار این گزارش به شما کمک کند. گفتگوی متفاوت و امیدوارکننده‌ای بود، ممنون از شما.





















